

رومن گاری

شبح سرگردان

(رقص چنگیز کوهن)

ترجمه

ابراهیم مشعری



انتشارات نیلوفر

فهرست

- ۹ مقدمه مترجم
- بخش اول: شیخ
۱. بگذارید خودم را معرفی کنم ۲۷
۲. یهودی‌ای با ویلن ۴۵
۳. در باب یک نکته تاریخی ۵۹
۴. برگزیدگان ۶۷
۵. مقتولان جنگل گایست ۷۵
۶. معما، پیچیده‌تر می‌شود ۸۱
۷. آلمان، قصه زمستان ۹۱
۸. فرهنگ ۱۰۱
۹. یک موجود ساده ۱۰۷
۱۰. بازگشت به ریشه‌ها ۱۱۵
۱۱. آن زن فوق تصورات من است ۱۱۹
۱۲. زن پرتمنای خونخوار ۱۲۵
۱۳. شیخ سرگردان ۱۳۱
۱۴. رقص چنگیز کوهن ۱۳۷
۱۵. چشم‌بندها ۱۴۷
۱۶. تُف، تُف، تُف... ۱۵۳

بخش دوم: در جنگل گایست

- ۱۷. گودال‌های یهودی‌ها..... ۱۶۱
 - ۱۸. شاهزاده خانم افسانه‌ای، مادونای فرسکو..... ۱۶۷
 - ۱۹. یک زوج مناسب..... ۱۷۹
 - ۲۰. اندرون..... ۱۸۷
 - ۲۱. بُز نَر..... ۱۹۵
 - ۲۲. دوگل هم به این جا آمده است..... ۲۰۵
 - ۲۳. مرگ دچار ضعف می شود..... ۲۰۷
 - ۲۴. باز هم برگزیدگان..... ۲۲۵
 - ۲۵. شوارتس شایکز..... ۲۲۹
 - ۲۶. شوارتس شایکز (ادامه)..... ۲۳۵
 - ۲۷. لیلی از شاهکارهای هنری لذت می برد..... ۲۴۱
 - ۲۸. دانوب آبی..... ۲۴۷
 - ۲۹. معجزه آلمانی..... ۲۵۱
 - ۳۰. پرندگان کوچک..... ۲۵۹
 - ۳۱. گاو زمینی و گاو فلکی..... ۲۶۳
 - ۳۲. آوای شکار..... ۲۷۳
 - ۳۳. بز و مونالیزا..... ۲۸۳
 - ۳۴. تو می توانی با خودت عشق بورزی..... ۲۸۹
- بخش سوم: وسوسه چنگیز کوهن
- ۳۵. دام پهن می شود..... ۲۹۷
 - ۳۶. یک انسان..... ۳۰۵
 - ۳۷. سرهنگ کوهن..... ۳۱۱
 - ۳۸. نکته اختتامیه..... ۳۲۱
 - ۳۹. شوارتس شایکز (نتیجه)..... ۳۲۵
 - ۴۰. لطفاً نفر بعدی!..... ۳۲۹

مقدمه مترجمان

رومن گاری - که بعدها نام گاری (واژه‌ای روسی به معنای آتش) را برای خود برمی‌گزیند و به رومن گاری مشهور می‌شود - به سال ۱۹۱۴، در لیتوانی متولد شد. مادرش - زنی از خانواده‌ای نیمه‌اشرافی - در «تاتار روسی مسکو» بازیگر بود. او که شیفته فرانسه بود، به هنگام بارداری به قصد پاریس از روسیه راه افتاد تا فرزندش را در پایتخت فرانسه به دنیا آورد اما در میانه راه پسری زاده شد که تا چهارده سالگی در ویلنو (لیتوان) همراه مادر زیست و بالید. از آن پس به فرانسه رفت و تحصیلاتش را در شهر نیس ادامه داد. آن‌گاه در پاریس، درس حقوق خواند و در سال ۱۹۳۷ برای خدمت سربازی، در نیروی هوایی فرانسه به‌توشه و پس از مدتی، در مدرسه هواپیمایی، مربی تیراندازی شد. در سال ۱۹۴۰ - در سن بیست و شش سالگی - زمانی که سرزمین فرانسه در اشغال آلمان نازی بود، به «فرانسه آزاد» پیوست و همراه ژنرال دوگل و آندره مالرو علیه فاشیسم هیتلری جنگید. تا سال ۱۹۴۴، با درجه سروانی سرگردان هوایی لورن، در نبردهای افریقا و حبشه و لیبی و نورماندی شرکت کرد. نشان‌های «صلیب آزادی» و «صلیب جنگ» و لقب «شوالیه

لژیون دونور» را در همین دوران به دست آورد.

در همین سالها بود که نخستین رمانش - **تربیت اروپایی** - را نوشت. در انتهای کتاب، این جمله آمده است:

«به هنگام عملیات با لورن - اسکادران نیروی هوایی فرانسه آزاد - انگلستان، ۱۹۴۳.»

تربیت اروپایی اول بار در سال ۱۹۴۶ چاپ شد و جایزه منتقدان به آن تعلق گرفت. بعدها به چهارده زبان ترجمه شد و آوازه‌ای جهانی به دست آورد؛ تا آنکه خود نویسنده - در سال ۱۹۵۹ - آن را به انگلیسی بازنوشت.

نویسنده جوان و تازه کار، در این رمان، به شرح زندگی **یانگ** - پسری چهارده ساله - پرداخته است که از روی ناچاری، به توصیه و اصرار پدر در جنگل به سر می برد و با پارتیزانها آشنا می شود. لهستان در اشغال نازی هاست و پارتیزانها - در کوهها و جنگلها - علیه اشغالگران می جنگند.

نویسنده به شرح مبارزات و زندگی دشوار پارتیزانها می پردازد و همراه آن، داستان آشنایی و عشق **یانگ** و **زوسیا** را حکایت می کند؛ دختر جوانی که برای کمک به پارتیزانها و کسب اطلاعات برای آنان، حتی به همخوابگی با سربازان نازی هم تن می دهد؛ داستان عشقی معصومانه، پرشور، سرشار از اندوه و امید و زیبایی.

رومن گاری در این کتاب، نویسنده‌ای است خوشبین و دارای آرمان. او و اندیشه‌ها و دیدگاه‌هایش را نسبت به جهان و زندگی هم در شخصیت **یانگ** نوجوان می توان بازشناخت و هم در شخصیت **دوبرانسکی**: نویسنده و شاعری که در میان پارتیزانهاست.

خواننده به هنگام خواندن **تربیت اروپایی** - جابه جا - چه از قول نویسنده، و چه از زبان شخصیتها، با ستایش عشق و امید و آزادی و مبارزه روبه رو می شود:

«همیشه آزادی است که آخرین تیر را در ترکش دارد.»^۱

«آزادی! عشق! اینها چیزهایی هستند که هرگز نمی میرند...»^۲

[**یانگ**]: «... زوسیا، بالاخره یک روزی می رسد که دیگر ناامیدی نباشد. دیگر نفرت نباشد. یک روز می رسد که گرسنگی از بین برود، و دیگر کسی از سرما و گرسنگی نمیرد.»^۳

[**دوبرانسکی**]: «... لحظات دشواری در تاریخ هست... در این لحظات، انسان باید هرچه را که برایش مقدس و زیباست و هرچه را که باطنش می جنگد - مثل امید، عشق، ایمان و آزادی - در گوشه‌ای پنهان کند و درست به خاطر همین است که انسانها آنها را در ترانه‌ها و آوازها، در موسیقی، در شعر، و در کتاب مخفی می کنند. هنرمند واقعی هرگز خودش را به دست یأس و ناامیدی رها نمی کند، البته مگر اینکه از استعداد کافی برخوردار نباشد... یأس و ناامیدی قدیمی ترین و بدترین دشمن انسان است... یأس و ناامیدی دشمن همیشگی ماست...»^۴

رومن گاری که خود برای آزادی (فرانسه) علیه فاشیسم جنگیده است، در این رمان - و به ویژه در داستانهای کوتاه و شاعرانه‌ای که **دوبرانسکی** می نویسد و برای همزمانش می خواند - به ستایش از مردم،^۵ از «روح انسان»^۶ و از استالینگراد و پایداری در برابر فاشیسم می پردازد و «فردا» را روشن می بیند.

سخنان دوبرانسکی به هنگام مرگ در گفت و گویی با **یانگ** - در پایان کتاب - شاید به گونه‌ای بیانگر برخی اندیشه‌های نویسنده باشد:

یانگ: طولی نمی کشد که دیگر هرگز جنگی اتفاق نیفتد... هرگز!

«حتماً، حتماً.»

۱. **تربیت اروپایی**، رومن گاری، ترجمه مهدی غبرایی، نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۶۲،

صفحه ۱۲. ۲. همانجا، صفحه ۱۶.

۳. همانجا، ص ۹۶. ۴. همانجا، صص ۷-۸۷.

۵. همانجا، ص ۲۸۳. ۶. همانجا، ص ۳۰۴.